

نقدی بر عقاید و هاییت (توسل،
شفاعت)

نقدی بر عقاید وهابیت (توسل، شفاعت)

وهابیت با تعریف خاصی که در مورد عبادت و شرک دارند، توسل کردن به اولیای الهی را در برخی موارد عبادت و شرک تلقی می‌کنند. در این مقاله با بررسی مفهوم شرک و عبادت، و با تقسیم توسل به اقسام هشتگانه، ادله وهابیت بر عدم جواز و گاهی شرک بودن توسل مورد بررسی قرار گرفته است، و حکم هر یک از اقسام توسل با ادله قرآنی و روایی تبیین شده است.

مباحث این نوشتار توسط استاد آیت الله سیدان، برای جمعی از طلاب حوزه علمیه خراسان در سال 1350 هجری شمسی مطرح گردیده است که پس از قدری ویرایش در اختیار شما علاقمندان قرار می‌گیرد.

پیشگفتار

هریک از فرق اسلامی در اصول دین مباحثی را مطرح می‌کنند. فرقه وهابیت - که مؤسس آن محمد بن عبد الوهاب و بذر افشان آن احمد بن تیمیمه است - در مباحث توحید مدعی است که آنها موحد حقیقی اند و اینان با اعتقاداتشان جمیع مسلمانان را مخالفت می‌کنند و تمام آنها را مشرک می‌دانند و در حقیقت این فرقه نسبت به توحید و خدای باری تعالی نسبت های ناشایستی را روا می‌دارند (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

آنها می‌گویند: برای خداوند جهت فوق و استواء علی العرش، نزول، قرب مجیبی، عینین، ید یمنی، ید شمال، وجه، اصابع، کف بدون تأویل است. گرچه آنها را به معنای وجه و ید و عین انسانی نمی‌دانند، ولی بدون تأویل، این کلمات را به معنای حقیقی خود به خداوند متعال نسبت می‌دهند [1].

آنها می‌گویند: طلب شفاعت از انبیاء و صلحاء و قسم به حق آنها و استغاثه به آنها و توسل به آنها مانند جملات « یا رَسُولَ اللَّهِ اتَّوَسَّلُ بِكَ إِلَى اللَّهِ » و صلوات و دعا نزد قبور و تبرک به قبور و تعظیم قبور و نذر برای انبیاء و صلحاء و ذبح برای آنها و تزئین قبور و تعمیر و بنای قبّه بر قبور، شرک و کفر است و کسانی که چنین اعمالی داشته باشند همانند بن پرستان مشرک و مهدور الدّم هستند [2].

آنها می‌گویند: انبیاء و صلحا فوت شده اند و هیچگونه احترامی ندارند. بعضی از اتباع و نزدیکان محمد بن عبد الوهاب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: « عصای هذه، خیر من محمد » (عصای من از پیامبر فوت شده بهتر است) زیرا با عصای خود می‌توانم ماری را بکشم ولی پیامبر که مرد دیگر مرده است و کاری از او ساخته نیست [3].

آنان می‌گویند: توحید بر دو قسم است:

1- توحید در ربوبیت

2- توحید در عبادت

و توحید اولی بدون توحید دومی نفع ندارد. مشرکین قریش به توحید اول معتقد بودند ولی چون به معنای دوم موحد نبودند توحیدشان برای آنان نافع نبود (.. کذلک المسلمون لا ینفعهم

الاقرار بتوحید الربوبیة لعبادتهم الانبیاء و الصالحین و قبور هم بنفس الاشیاء. .. [4]
آنان می گویند: کفر دو نوع است:

- 1- کفر مطلق
 - 2- کفر مقید
- کفر مطلق، انکار جمیع ما جاء به الرسول است و کفر مقید، انکار بعضی از ما جاء به الرسول می باشد. حتی بعضی از علماء، کسی را که فرعی از فروع إجماعی را انکار کند، کافر دانسته اند! (بنابراین، کفر مسلمین امروزی مسلم است). [5]
آنان می گویند: شرک بر دو قسم است:

- 1 - شرک اکبر
- 2 - شرک اصغر؛ توسل و طلب شفاعت و تعظیم غیر خدا شرک اکبر است!! [6]

عبادت در لغت و اصطلاح

قبل از ورود به مباحث مربوطه، شناخت معنای عبادت و شرک ضروری است.
« عبادة »، در لغت به معنای تذلل و خضوع آمده است و راهی را که با رفتن هموار شده، « طریق معبد » گویند، یعنی مدلل [7].

ولی در متون دینی (کتاب و سنت)، به معنای مطلق تذلل و خضوع نیست؛ بلکه تذلل و خضوع خاصی مراد است که در فارسی، « پرستش » و در استعمالات عربی « تآله » (خداگیری) نامیده می شود. همانند صلوه و زکوه و صوم و حج که در اصل به معنای دعاء پاک و امساک و قصد آمده است و در متون دینی ما به مناسبت همان معانی لغوی، برای دعای مخصوص و پاک و امساک مخصوص و قصد مخصوص استعمال شده است. بنابراین برای این عبارت، معنای خاصی است که اگر در موارد استعمال قرینه بر هر یک بود جای ابهامی نخواهد ماند و الاً مجمل خواهد بود.

شرک در لغت و اصطلاح

« شِرْک » در لغت، اسم برای اعتقاد تعدد آلهه است و مشرک کسی است که برای خدا شریک قرار بدهد [8] و غیر خدای تعالی را (در حالی که از خود استقلال داشته باشد) موثر و قدرتمند در انجام امور بداند.
شرک اقسام متعددی دارد:

1. شرک در خلقت: اعتقاد به مساوات با خدای در ذات و صفات مانند اعتقاد جمعی به ألوهیت حضرت عیسی بن مریم و امثال آن (و یا حلول خداوند متعال در موجودی).
2. شرک در تدبیر عالم: اعتقاد به دو مبداء مستقل برای عالم همچون نور ظلمت.
3. شرک در عبادت: پرستش غیر خدا مانند پرستیدن بت، خورشید، انسان و امثال آن. ..
- این سه قسم را، شرک جلی نیز می گویند.
4. شرک خفی: غیر از خدا را نیز در کارها مراعات بکند و یا انگیزه غیر الهی در عمل شرعی عبادی داشته باشد.

استدلال وهابیت

وهابی ها می گویند: آنچه قبلاً از عقاید مسلمین ذکر شد همه اش شرک است؛ زیرا عبادت به معنای تذلل و کوچکی کردن است و عبادت و تذلل برای غیر خدا شرک است. پس خواندن انبیاء و اولیاء فوت شده و درخواست حوائج از آنها و تعظیم قبور آنها و بقیه اموری که گذشت، شرک خواهد بود [9].

جواب اجمالی از استدلال وهابیون

مطلق تذلل و کوچکی کردن شرک نیست. و الا لازم می آید تذلل و کوچکی نزد پدر و مادر و استاد و... و احترام کردن عقلاء یکدیگر را، شرک باشد و حال آن که این امور در قرآن کریم، احادیث ترغیب و تشویق و نزد بزرگان هم پسندیده است. بنابراین هرگونه تواضع و احترامی عبادت نیست. بلکه تواضع و کوچکی کردن برای کسی به جهت ألوهیت و این که او مستقلاً در امور مؤثر است عبادت می باشد و این عبادت منحصر به باری تعالی است.

1 - قوله تعالی: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ [10]

2 - قوله تعالی: وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا [11]

3 - فى الرساله الحقوق الامام السجاد عليه السلام:

وَ اَمَّا حَقُّ الْكَبِيرِ فَإِنَّ حَقَّهُ تَوْقِيرُ سِنِّهِ، وَ إِجْلَالُ إِسْلَامِهِ إِذَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ فِي الْإِسْلَامِ يَتَّقِدِيمِهِ فِيهِ وَ تَرَكَ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ وَ لَا تَسِيْقَهُ إِلَى طَرِيقٍ وَ لَا تَوْمَهُ فِي طَرِيقٍ وَ لَا تَسْتَجْهَلِهِ وَ إِنْ جَهِلَ عَلَيْكَ تَحَمَّلْتَ وَ أَكْرَمْتَهُ يَحَقُّ إِسْلَامِهِ مَعَ سِنِّهِ فَإِنَّمَا حَقُّ السِّنِّ بِقَدْرِ الْإِسْلَامِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. [12]

آنچه گفته شد اشکال کلی و اجمالی، مربوط به همه مباحث مذکور و نیز جوابی کلی برای آنان بود و اکنون به بررسی مفصل نسبت به هر یک از این مباحث می پردازیم. یکی از مباحث مورد نظر، موضوع توسل است و چون بحث توسل بیشتر مورد ابتلاء است، مقدم بر بحث های دیگر مطرح می گردد.

توسل:

معنای توسل:

توسل یعنی طلب وسیله نمودن برای رسیدن به مطلوب و مقصود [13]. توسل مورد بحث، وسیله قرار دادن انبیاء و اولیاء است برای رسیدن به حوائج یا رفع ضرر و یا جلب منفعت در امور دنیوی یا اخروی.

اقسام توسل:

توسل به انبیاء و اولیاء را به هشت قسم می توان تقسیم کرد:

1. خداوند را به حق انبیاء و اولیاء خواندن، بدون خطاب به آنها در زمان حیات و زندگی دنیوی آنان.

2. خداوند را به حق انبیاء و اولیاء خواندن، بدون خطاب به آنها پس از فوت و در زندگی اخروی آنان.

3. خطاب به انبیاء و اولیاء خدا و درخواست دعا کردن در زمان حیات آنان.

4. خطاب به انبیاء و اولیاء خدا و درخواست دعا کردن در زمان پس از فوت آنان.

5 و 6. خطاب به انبیاء و اولیاء و درخواست حوائج از آنان، با اعتقاد به این که ایشان در انجام امور و حوائج مؤمنین استقلال دارند (و هر کمال و قدرتی که دارند ذاتاً از خودشان می باشد) در زمان حیات آنان و یا پس از فوت آنان.

7 و 8. خطاب به انبیاء و اولیاء و درخواست حوائج از آنان، با اعتقاد به این که ایشان در انجام امور و حوائج مؤمنین استقلال ندارند (و هر کمال و قدرتی از جانب خدا و به إذن خداست) در زمان حیات آنان و یا پس از فوت آنان.

بررسی اقوال هشت گانه

به طور کلی در ادامه بحث بیان می شود که توسل به معنای پنجم و ششم، باطل و شرک است و بقیه اقسام، صحیح و بلا اشکال است.

چکیده

از جمله مباحثی که وهابیت در آن با سایر مسلمانان اختلاف دارد مسئله توسل است. در این مقاله اشکالات وهابیون در جهت نفی توسل بیان و مورد نقد و بررسی قرار گرفته و به آنها پاسخ داده خواهد شد.

کلیدواژه: وهابیت، نقد وهابیت، توسل

در شماره قبلی با بخش اول سلسله مباحث تحقیقی در عقاید وهابیت از مجموعه درسهای استاد محترم حضرت آیت الله سید جعفر سیدان آشنا شدید. استاد در ابتدا به توضیح واژه های «عبادت» و «شرک» پرداختند و سپس استدلال وهابیون را در جهت نفی توسل ذکر نموده و آنگاه در مقام جواب، به واقعیت توسل پرداخته و اقسام آن را به اجمال ذکر کردند در این شماره، بررسی قسم اول و دوم از اقسام هشت گانه توسل را خواهید خواند.

قسم اول: خداوند عزوجل را به حق انبیا و اولیا خواندن، بدون خطاب به آنها، در زمان حیات و زندگی دنیوی آنان.

قسم دوم: خداوند را به حق انبیا و اولیا خواندن، بدون خطاب به آنها، پس از فوت و در زندگی اخروی آنان.

و اینک ادامه ی بحث:

قسم اول و دوم از توسل

وهابیون می گویند: توسل به این دو صورت شرک است و جائز نیست، زیرا چنین گفتاری [مثل: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ نَبِيِّكَ [14]...] واسطه قرار دادن بین خود و خدا است و خداوند علی اعلی در قرآن می فرماید: (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ) [15] «آیا کفار پندارند که بندگان من، غیر من کسی را دوست و یاور خود خواهند گرفت؟» (هرگز به غیر من نپردازند).

پس چنین توسلی مذموم و نهی شده است.

و در کتاب «الهدية السنیه» در عنوان «الشَّفَاعَةُ وَ الْوَسَاطَةُ حَقَّ اللّٰهِ وَ حَقَّ رَسُوْلِهِ وَ اَوْلِيَائِهِ» گوید: «فَنَحْنُ نَقُولُ: لَيْسَ لِلنَّاسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَكَلِيٌّ وَ لَا نَصِيْرٌ وَ سَائِرُ الشَّفَاعَةِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ سَيِّدُهُمْ وَ اَفْضَلُهُمْ فَمَنْ دُوْنَهُ لَا يَشْفَعُوْنَ لِاَحَدٍ اِلَّا بِاِذْنِهِ» (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ) [16] (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ) [17] (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ) [18] و إِذَا كَانَ كَذَلِكَ، فَحَقِيْقَةُ الشَّفَاعَةِ كُلُّهَا لِلّٰهِ، فَلَا تُسْتَلُّ فِي هَذِهِ الدَّارِ اِلَّا مِنْهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ أَنْ يَشْفَعَ فِيهِ نَبِيٌّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ فَجَمِيْعُ الْاَنْبِيَاءِ وَ الْاَوْلِيَاءِ لَا يَجْعَلُوْنَ وَسَائِلُ وَ وَسَائِطُ بَيْنَ اللّٰهِ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ فِي جَلْبِ الْخَيْرِ وَ رَفْعِ الشَّرِّ وَ لَا يَجْعَلُ لَهُمْ مِنْ حَقِّهِ شَيْءٌ، لِأَنَّ حَقَّهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ غَيْرُ جِنْسٍ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ حَقَّ عِبَادَتِهِ بِأَنْوَاعِهَا يَمَّا شَرَعَ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ رَسُوْلِهِ، وَ حَقَّ اَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْاِيْمَانُ بِهِمْ وَ يَمَّا جَاءُوا وَ مُوَالَاتُهُمْ وَ تَوْقِيْرُهُمْ وَ اِتِّبَاعُ النُّوْرِ الَّذِي اُنزِلَ مَعَهُمْ اِلَى أَنْ قَالَ: وَ كَذَلِكَ حَقَّ اَوْلِيَائِهِ مَحَبَّتُهُمْ وَ الرِّضَا عَنْهُمْ وَ اِلْيَمَانُ بِكِرَامَاتِهِمْ لَا دُعَاؤُهُمْ لِيَجْعَلُوْا لِمَنْ دَعَاهُمْ خَيْرًا». [19]

و در کتاب «الهدية السنیه» در عنوان شفاعت و واسطه قرار دادن حق خدا و حق رسول و اولیائش، گوید: پس ما قائلیم که برای مردم جز خدا، سرپرست و یاور نیست، و سایر شفیعیان که سرور و با فضیلت ترین آنها حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، کسی نمی تواند شفاعت کند مگر به اذن خداوند.

(و حضرت حق می فرماید): «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!»

«آیا کافران گمان کردند می توانند بندگان مرا به جای من اولیای خود انتخاب کنند»

«و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند» چون این گونه بود، پس حقیقت شفاعت فقط برای خداست پس در این عالم چیزی خواسته نمی شود جز از او که منزّه و برتر است و حتی اگر پیغمبرش شفاعت کند، انبیاء و اولیاء وسیله و واسطه بین خدا و خلق در جلب خیر و رفع شر قرار نمی گیرند. و برای ایشان از حق خدا چیزی قرار داده نمی شود زیرا حق خداوند متعال و مقدس، غیر جنس حق انبیاست، و حق بندگان و انواع آن، آن چیزی است که در کتابش و به زبان رسولش جاری شده است.

و حق انبیاء علیهم السلام بر مردم ایمان به آنها و آنچه آورده اند، می باشد و محبت و احترام و پیروی از کتابی است که بر ایشان نازل شده، و همچنین حق اولیای الهی محبت، رضایت و ایمان به کرامت ایشان است، نه خواندن ایشان تا برای رسیدن به خیر.

و نیز در کتاب مذکور (المنسوب لعبد العزیز بن محمد بن مسعود) گوید:
[وَأَمَّا الْأَقْسَامُ عَلَى اللَّهِ يَمْخُلُوقٍ فَهَوَّ مَنَهَى عَنْهُ يَاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ، وَ هَلْ هُوَ (مَنَهَى عَنْهُ) نَهَى تَنْزِيهًا أَوْ تَحْرِيمًا، عَلَى الْقَوْلَيْنِ، أَصَحُّهَا أَنَّهُ عَلَى كِرَاهَةٍ تَحْرِيمٌ وَأَخْتَارَهُ الْعَزِيزُ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ فِي فِتَاوِيهِ، قَالَ بَشْرُ بْنُ الْوَلِيدِ، سَمِعْتُ أَبَا يَوْسُفَ يَقُولُ: قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ إِلَّا بِهِ وَ أَكْرَهُ أَنْ يَقُولَ يَمْعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، أَوْ يَحَقِّ خَلْقِكَ (وَ هُوَ قَوْلٌ) لِأَبِي يَوْسُفَ يَمْعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى، فَلَا أَكْرَهُ هَذَا وَ أَكْرَهُ هَذَا وَ أَكْرَهُ يَحَقُّ فُلَانٌ أَوْ يَحَقُّ أَنْبِيَائِكَ وَ رَسُلِكَ وَ يَحَقُّ الْبَيْتَ وَ الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ، قَالَ الْقَدُورِيُّ؛ أَلْمَسْأَلَةُ يَحَقُّ الْمَخْلُوقُ لَا تَجُوزُ لِهَذَا فَلَا تَقُولُ: أَسْأَلُكَ يَفْلَانٌ وَ مَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ نَحْوَ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَا حَقَّ لِلْمَخْلُوقِ عَلَى الْخَالِقِ إِنْتَهَى]. [20]
و نیز در کتاب مذکور گوید: و اما قسم دادن خدا به مخلوق، به اتفاق علماء نهی شده است و آیا این نهی تنزیهی است یا تحریمی، صحیحش (این است که) نهی تحریمی است که (این را) عزیز بن عبد السلام در فتاوایش اختیار کرده. بشر بن ولید گوید که از ابو یوسف شنیدم که می گوید: که ابو حنیفه گفته: «برای احدی جایز نیست خواستن خدا مگر به خودش و مکروه است اگر بگوید: بمقاعد العز من عرشک یا به حق خلقت که قولی است از ابو یوسف که بمقاعد العز من عرشک، آن خدای تعالی است، پس این کراهتی ندارد و کراهت دارد (بگوید) به حق فلانی یا به حق انبیاءت و فرستاده هایت و به حق کعبه و به حق مشعر الحرام. قدوری گوید: خواستن (از خدا) به حق مخلوق جایز نمی باشد. پس نگوئی (خدایا) می خواهم به حق فلانی و ملائکه ات و پیامبرانت و مانند آن، زیرا برای مخلوق بر خالق حقی نیست.

جواب از استدلال

و اما در جواب از استدلال مذکور عرض می شود، قسمتی از آیات نقل شده در استدلال [21] مربوط به بحث شفاعت است و انشاء الله به تفصیل بحث خواهد شد و آنچه مربوط به بحث «حق» است، تقسیم معنای «حق» است که در استدلال مذکور آمده است. بنابراین جواب استدلال مذکور چنین است:

الف) دلیل عقلی:

مقصود از حق اولیاء «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ (ص)» «حق ألوهیت نیست، تا گفته شود، جنس حق خداوند غیر از جنس حق اولیاء است، بلکه مقصود مقاماتی است که خداوند در اثر عبودیت آنها، به ایشان عطا فرموده است و خداوند را به مقام آنها، نزد پروردگار خواندن امری معقول است و از ناحیه خداوند هم نهی نرسیده و آیات مذکور (أَفْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ) [22] و (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) [23] ارتباطی به این بحث ندارد. و جای بسی تعجب و تأسف است که خواندن خداوند را به عمل صالح، چنانکه در کتب

وهابیت بدان تصریح شده است (و حدیث صحیح غار را مثال می آورند)، صحیح باشد ولی خواندن خدا را به حق کسانی که بهترین اعمال صالح (شایسته) از آنها سرزده است و آموزنده همه اعمال صالحه بودند، غیر جائز و شرک باشد.

[سمهودی شافعی در «وَفَاءُ الْوَفَاءِ يَا خَبَارَ دَارِ الْمُصْطَفَى» از سبکی نقل می کند که به او گفته: بعد از آنکه جایز است بوسیله اعمال صالح به خدا توسل پیدا کرد، چنانکه در حدیث صحیح غار [24] آمده است، پس توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر و شایسته تر است. ..] نتیجه

از مطالب گذشته روشن شد که گفتن «اللهم إني أسئلك بحق محمد صلی لله علیه و آله» و امثال آن، به طور عقلی جایز و از شرع مقدس اسلام نهی نرسیده است و توسل به این معنیشرک نیست، بلکه امری جایز و راجح است، و نیز جواب آنچه از «کتاب الهدية السنية ص 18» نقل شد، روشن گردید که مقصود از حق طلب نبوده و نیست تا گفته شود «لا حق للمخلوق على الخالق» بلکه مراد آن است که خداوند تعالی در اولیاء و بندگان پرهیزگارش شرافت و کرامتی قرار داده و خواندن خدا را به آن شرافت، امری معقول است.

(ب) دلیل نقلی:

اضافه بر آنچه گفتیم، توسل به معنائی که مورد بحث است به نقل اهل سنت در ادعیه رسیده است و در همان کتاب [25] بمناسبت بحث توسل این دعا را از ترمذی و حاکم و ابنماجه [26] نقل کرده: «اللهم إني أسئلك و أتوجه (أتوسل) إليك ينيك (محمد صلی الله علیه و آله) نبي الرحمة يا محمد صلی الله علیه و آله يا رسول الله أتوجه (أتوسل) إليك إلى ربي في حاجتي ليقضيها (لتقضي) لي اللهم فشفعه في». [لازم به ذکر است، عثمان بن حنيف می گوید: مردی نابینا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از نابینائی خود شکوه نمود، حضرت این دعا را به او تعلیم دادند.]

و در توضیح آن می گوید: این دعا می رساند که از خداوند درخواست می شود که پیامبر را شفیع من قرار بده و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نشده است. کلام استاد: ولی آنچه مربوط به بحث ما است، به خوبی از این دعا ثابت می شود، زیرا در این دعا کلمه «ینیک» مشعر است به همان مقام گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حق که برای ایشان مقرر فرموده است.

پس به حق پیامبر صلی الله علیه و آله، خدای تعالی را خواندن و قسم دادن بلا مانع و بلا اشکال خواهد بود و اما آنچه مربوط به بحث شفاعت است، در جای خودش از آن بحث خواهد شد (انشاء الله).

مطلب دیگری که صحت این چنین توسلی را روشن می سازد، این است که خواندن خداوند به نحو مذکور (قسم به حق اولیاء) دعا است و عمومات أدلة دعاء مانند: (ادعونی أستجب لكم) [27] شامل عبادات مذکور می باشد.

نتیجه

توسل به معنای اول و دوم (خداوند را به حق اولیاء و انبیاء قسم دادن در حال حیات و پس از فوت) بلا اشکال خواهد بود، بلکه به طور عقلی و نقلی پسندیده است و معلوم شد که مقصود از حق « ما ثبت لهم من الكرامة عند الله كما جعله الله » (یعنی (حق) آن کرامتی است که نزد خداوند برای ایشان وجود دارد، همانطور که خداوند قرارش داده است) می باشد، همانطوری که از قول خداوند تعالی (ولقد أرسلنا من قبلك رسلاً إلى قومهم فجاءوهم بالبينات فانتقمنا من الذين أجرموا) [28] این معنی بدست می آید و چنین عباراتی در کتب معتبره عامه و خاصه فراوان است و برای نمونه چند حدیث از کتب عامه نقل می شود:

1- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ، قَالَ: يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا غَفَرْتَ لِي. .. فَقَالَ اللَّهُ: صَدَقْتَ يَا آدَمُ إِنَّهُ لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ، أَدَعْنِي حَقَّهُ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ وَ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ» [29]

از عمر بن خطاب که گوید: پیامبر خدا فرمود: چون حضرت آدم مرتکب خطا گردید، گفت: ای پروردگارم به حق محمد صلی الله علیه و سلم از تو می خواهم که مرا بیامرزی. .. پس خداوند فرمود: راست گفתי ای آدم، زیرا که او (محمد) محبوبترین مخلوقات نزد من است، مرا به حق او بخوان که البته خواهی آمرزید و اگر او نبود، تو را خلق نمی کردم.

2- رَوَى الْحَاكِمُ فِي الْكَبِيرِ وَ الْأَوْسَطِ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِغْفِرْ لِي يَا أُمَّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ وَسِعَ عَلَيْهَا مَدْخَلُهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي. [30]

حاکم در الکبیر و الاوسط از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید: که (خدایا) مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرزد و به حق پیغمبرت و پیامبران قبل از من، ورود او را (به عالم دیگر) راحت و وسیع گردان.

3- مَا رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ يَاسْنَادِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ (رَضِيَ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمَشَايَ هَذَا. فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ إِشْرَاءً وَ لَا بَطْرًا وَ لَا رِيَاءً وَ لَا سَمْعَةً. وَ خَرَجْتَ اتِّقَاءَ سَخَطِكَ وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَأَسْئَلُكَ أَنْ تُعِيدَنِي مِنَ النَّارِ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي. إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. أَقْبَلِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْجِهَهُ، وَ اسْتَغْفِرْ بِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ. [31]

ابن ماجه به اسنادش از ابو سعید خدری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: کسی که از خانه اش برای نماز خارج شد بگوید: « پروردگارا که من تو را به حق گدایان و به حق پیاده روی ام می خوانم که من از روی پر نعمتی و سرمستی و ریا و سمعه خارج نمی شوم و برای پرهیز از خشم و جلب رضایت تو، خارج شدم، پس از تو می خواهم که مرا از آتش پناهم دهی و گناهانم را بیامرزی که گناهان را نمی آمرزد مگر تو، خداوند به وجهش به او رو کرد و او را هفتاد هزار ملک آمرزش طلبیدند.»

4- عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا إِسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا قَالَ: فَيَسْقُونَ. [32]

از انس (بن مالک) اینکه عمر بن خطاب هنگامی که قحطی باران شد به عباس بن عبد المطلب طلب باران کرد، پس گفت: پروردگارا ما به سبب پیغمبرمان به تو متوسل میشویم که ما را باران عنایت کنی و به سبب عموی پیغمبرمان به تو متوسل می شویم، پس ما را باران عنایت فرما، گوید: پس باران آمد. (و بهره مند شدند)

قسم سوم از توسل:

در صحت این نوع از توسل اختلافی وجود ندارد و وهابیون نیز بدان قایلند؛ چه اینکه آیات قرآن کریم و روایات ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز گواه این مطلب است:

الف - قوله تعالى: (وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) [33]

« و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر(نیز) برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند»

ب - قوله تعالى: (قالوا ياأبانا استغفر لنا ذنوبنا إِنَّا كُنَّا خاطئين * قال سوف أستغفر لكم ربِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) [34]

« گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم که او آمرزنده مهربان است»

ج - عَن أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ أُمِّي: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَادِمُكَ أَنَسٌ، أَدْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: اللَّهُمَّ أَكْثَرَ مَالِهِ وَوَلَدَهُ وَبَارِكْ فِيهَا أُعْطِيَتْهُ. [35]

انس از مادر خود ام سلیم نقل می کند که گفت: ای رسول، خدا انس خادم توست، برای او دعا فرما! حضرت فرمود: پروردگارا مال و فرزند او را زیاد گردان و در آنچه به او عطا نموده ای برکت قرار ده.

قسم چهارم از توسل:

صحت این قسم از توسل منوط به اثبات امور چهار گانه ذیل است:

1- امکان عقلی حیات انبیا بعد از فوت آنان

2- اثبات عقلی یا نقلی حیات آنان پس از مرگ

3- امکان عقلی ارتباط و توجه ارواح به این دنیا

4- اثبات عقلی یا نقلی این ارتباط

امر اول:

امکان حیات ارواح، امری است مورد اتفاق همگان که اقامه ی دلیلی بر رد آن ممکن نمی باشد.

امر دوم:

به دلیل آنکه ادله نقلی برای اثبات این امر کافی به نظر می رسند، از ذکر استدلالات عقلی علما در این باره چشم پوشی کرده و به بیان نمونه هایی از شواهد قرآنی و روایی بسنده می کنیم.

آیات مربوطه

الف) قوله تعالى: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) [36]

« خداست که جانها را هنگام مرگ می گیرد و آنکه نمرده در خوابش، پس جان آن کسی که حکم مرگش را داده نگاه می دارد و آن دیگری را به وقت معین می نهد. بی گمان در آن، آیاتی است برای مردمی که می اندیشند. »

ب) قوله تعالى: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) [37]

« آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، گوید پروردگارا! مرا باز گردانید، تا شاید در آنچه وا نهاده ام عملی صالح به جای آرم، نه، چنین نیست، این سخنی است که او گوینده ی آن است و فرا رویشان برزخی است تا روزی که بر انگیخته شوند. »

وجه استدلال:

آیات مذکور، ظهور دارند که ارواح به هنگام مرگ، همان طور که بوده اند، گرفته شده و در نشئه ی دیگر قرار خواهند گرفت و لذا پس از مرگ دارای حیاتند.

ج) قوله تعالى: (وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ) [38]

« و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده اند ولی شما نمی فهمید. »

د) قوله تعالى: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) [39]

« هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه که زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. »

وجه استدلال:

آیات فوق در رابطه با مبحث مورد نظر ظهور دارند و وجه استدلال آنها روشن است. نکته ی قابل توجه این است که حیات مذکور در این آیات تنها به شهیدان اختصاص ندارد بلکه انبیا، اولیا، علما و غیره نیز از این حیات برخوردارند. و ذکر شهید تنها به جهت عنایت خاص به اوست. (ه) قوله تعالی: (الْأَنْارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) [40]

« (اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می شوند، و روزی که رستاخیز برپا شود (فریاد می رسد که:) فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب در آورید. »

وجه استدلال:

آیه ی مذکور در صدد بیان این نکته است که آل فرعون پس از مرگ و قبل از فرارسیدن قیامت، صبح و شام در عذاب به سر می برند و روشن است که وجود عذاب، فرع مسئله حیات است. احادیث مربوطه:

شواهد روایی در این زمینه بسیار است، ولی چون وهابیون مسئله حیات و ارواح پس از مرگ را پذیرفته اند و ذکر ادله ی نقلیه ی امر چهارم - یعنی ارتباط ارواح با این عالم - ما را از اثبات امر دوم نیز بی نیاز می کند، از نقل این احادیث صرف نظر می کنیم.

امر سوم:

از آن جا که به لحاظ عقلی، دلیلی بر محال بودن ارتباط ارواح و توجه آنها به این عالم، وجود ندارد، فلذا این امر، ثابت و بدون اشکال است. و اما آنچه که بحث پیرامون آن مهم به نظر می رسد و محل اشکال وهابیت نیز می باشد، امر چهارم است.

امر چهارم:

در کتب فریقین، روایات فراوانی وجود دارد که نشان دهنده ی ارتباط ارواح با این عالم می باشد. الف - « اخبار عامه »

1) عَنْ قُتَادَةَ، قَالَ ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ فَقَذَفُوا فِي طَوَى مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرِ حَبِيثٍ مُخِيثٍ وَكَانَ إِذْ ظَهَرَ عَلَيَّ قَوْمٌ أَقَامَ بِالْعَرِصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَلَمَّا كَانَ يَبْدُرُ الْيَوْمَ الثَّلَاثِ أَمَرَ بِرَاحِلَتِي فَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا مَا نُرِي يَنْطَلِقُ إِلَّا لِيَبْعُضَ حَاجَتِهِ حَتَّى قَامَ عَلَيَّ شَفَةُ الرَّكِيِّ (البئر) فَجَعَلَ يَبْنِدِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ آيِسِرُكُمْ أَنْكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالَ فَقَالَ عَمْرٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعِ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ. [41]

« قتاده از انس بن مالک و او از ابو طلحه نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز بدر دستور داد 24 تن از بزرگان قریش را با ذلت و خاری در چاهی از چاه های بدر بیفکنند و چون بر گروهی غالب می شد، 3 شب در میدانگاه توقف کرده و در روز سوم دستور می داد کاروان حرکت کند، پس حضرت بار خود را بسته و به راه افتاد و اصحاب نیز به دنبال آن حضرت به راه افتادند و گفتند: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم برای حاجت خود می رفت بر لب چاه می ایستاد و شروع می کرد به صدا زدن مردگان با نام های خود و اسامی پدرانشان که ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان، آیا نافرمانی خدا و رسول او شادمانتان ساخت؟ به راستی که ما یافتیم آنچه را که پروردگاران به حق به ما وعده داده بود، آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان به حق وعده کرده بود، یافتید؟ پس عمر گفت: ای رسول خدا! اجسادی که فاقد روحند توان

سخن گفتن ندارند. حضرت فرمود: قسم به آنکه جان محمد در دست اوست، آنچه را که ایشان در جواب سخنان من می گویند شما نمی شنوید. »

(2) عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى وَ ذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرَعَ نِعَالِهِمْ أَنَاهُ مَلَكَان. [42]

انس از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می کند که فرمود: زمانی که بنده در قبر خود نهاده شود یاران او پشت کرده و بروند و او صدای گام هایشان را بشنود، پس از آن است که دو ملک نزد او می آیند.

(3) عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبَرِيِّ عَنِ أَبِيهِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخَدْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ وَاحْتَمَلَهَا الرَّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِمُونِي وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ يَهَا يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَ لَوْ سَمِعَهُ لَصَوَّقَ. [43]

سعید مقبری از پدرش و او از ابو سعید قدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: آنگاه که جسد میت را در تابوت گذارده و مردان، آن را بر دوش خود حمل کنند، اگر زن نیکوکاری باشد، گوید: زود تر مرا ببرید و اگر نیکوکار نباشد، گوید: ای وای، آن را کجا می برند؟ همه چیز جز انسان صدای او را می شنود و اگر آدمی صدایش را بشنود قطعاً بیهوش خواهد شد.

(4) أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ قَالَ: إِطَّلَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَهْلِ الْقَلْبِ فَقَالَ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ فَقِيلَ لَهُ أَتَدْعُوا آمَوَاتًا قَالَ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لَا يَجِيبُونَ. [44]

« از ابن عمر روایت شده که گفت: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم مطلع شد که عده ای را در چاه دفن کرده اند، خطاب به آنان فرمود: آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود، یافتید؟ به حضرت عرض کردند: آیا با مردگان سخن می گویی؟ فرمود: آنچه را که من از آنان می شنوم شما نمی شنوید و لیکن آنها نیز پاسخ شما را نمی دهند»

(5) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: إِشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ شَكْوَى لَهُ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُهُ مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ فَقَالَ قَدْ قَضَى قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمَّا بَكَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَكَوْا فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِبُ يَهَذَا وَ أَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ وَ يَرْحَمُ وَ إِنَّ الْمَيِّتَ يَعْذِبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ. [45]

« از عبد الله بن عمر نقل شده که سعد بن عبادة نزد او (از بیماری خود) شکایت کرد. پس پیامبر همراه با عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود به عیادت او آمدند. زمانی که حضرت به نزد وی رفت، او را در حلقه ی خانواده اش یافت آنگاه فرمود: او مُرد. گفتند: نه یا رسول الله، پیامبر گریست و آنان نیز به گریه افتادند. پس از آن حضرت به زبان خود اشاره کرده و فرمود: آیا نمی شنوید که خداوند به واسطه ی این (زبان) عذاب نمی کند بلکه رحم می نماید و همانا شخص مرده به سبب گریه ی اهل خود بر او معذب می گردد.

ب ـ «اخبار خاصه»

(1) كَافِي يَاسَنَادِهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زِيَارَةِ الْقُبُورِ قَالَ إِنَّهُمْ يَأْسُونَ بِكُمْ فَإِذَا غِبْتُمْ عَنْهُمْ إِسْتَوْحَشُوا. [46]

کافی به اسنادش از امام صادق علیه السلام در زیارت قبور (نقل می کند که حضرت) فرمود: (اهل قبور) با شما انس می گیرند، و اگر از ایشان غایب شوید، به وحشت می افتند.

(2) وَ فِيهِ: عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ: الْمُؤْمِنُ يَعْلَمُ يَمَنَ

يَزُورُ قَبْرَهُ؟ قَالَ نَعَمْ وَ لَا يَزَالُ مُسْتَأْنِسًا يَهِي مَادَامَ عِنْدَ قَبْرِهِ فَإِذَا قَامَ وَأَنْصَرَفَ مِنْ قَبْرِهِ دَخَلَهُ مِنْ
إِنْصِرَافِهِ عَنِ قَبْرِهِ وَحَشَةً. [47]

و در کافی آمده است که اسحاق بن عمار می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا مومن می فهمد که چه کسی به زیارت قبر او آمده است؟ فرمود: آری؛ و مادامی که کنار قبر او می ماند، مُرده با او انس می گیرد و چون برخاسته و از کنار قبرش برود دچار وحشت می شود. (3) وَ فِيهِ: عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ وَ لِيَطْلُبَ أَحَدُكُمْ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ يَمَا يَدْعُو لَهَا. [48] و در کافی آمده است که امام صادق (علیه السلام) به نقل از امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: مرده هایتان را زیارت کنید که ایشان به سبب زیارت شما خوشحال می شوند و باید هر کدام از شما نزد قبر پدر و مادرش حاجت خود را بطلبید تا آنان برای برآورده شدن آن دعا کنند. احادیث فوق نمونه ای است از صدها نمونه ای که در ابواب مختلف کتب معتبر حدیثی، در رابطه با موضوع مورد بحث، نقل شده است.

نتیجه:

از احادیث مذکور کاملاً این استفاده را می توان کرد که توجه ارواح به این دنیا پس از مرگ قطع نشده و بنابراین درخواست دعا از ایشان بلا اشکال است. همچنین رؤیاهای صادق ای که حاکی از مشاهده ی اموات در خواب می باشد و از سوی افراد موثق نقل شده است، سخنان قبلی ما را تأیید می کند. و بدیهی است که این موضوع در رابطه با ارواح انبیا و اولیا که از تقرب بیشتری نزد خداوند برخوردارند، بیشتر از دیگران صدق می کند.

قسم هفتم از توسل:

همان طور که قبلاً بیان شد، این قسم از توسل عبارت است از: خطاب به اولیای خداوند و درخواست حوائج از آنها در زمان حیاتشان، با اعتقاد به اینکه آنان از خود استقلال ندارند، که در دو مقام قابل بررسی است: امکان عقلی و تحقق خارجی.

امکان عقلی

اینکه خداوند متعال اراده نماید که اولیای او بتوانند با تکیه بر قدرت بی انتهای الهی، کارهایی را که دارای اهمیت بسیار بالاینده، انجام دهند، محال ذاتی نبوده و به ضرورت عقل بلامانع است، لذا امکان این مسئله قطعی است.

تحقق خارجی

بر اساس آیات و روایات، اولیای الهی می توانند به اذن او دارای چنین قدرتی باشند.
1- قوله تعالی: (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِيهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) [49] آنگاه سلیمان رو به حصار بارگاه کرد و گفت: کدامیک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود، خواهید آورد؟ از آن میان عفریتی از جن گفت: من چنان بر آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه خود بر خیزی، آن را به حضور آورم. و آن کس که به علم کتاب الهی (« یعنی آصف بن برخیا ») دانا بود گفت: که من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا آرم (و همانند حاضر نمود) چون سلیمان تخت را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است.

2- قوله تعالی: (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْ نَطْقِ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ

هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُيِّنُ [50]

و همانا به داود و سلیمان، مقام دانش عطا کردیم که به (شکرانه ی) آن گفتند: ستایش و سپاس خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش فضیلت و برتری عطا فرمود، و سلیمان که وارث ملک داود شد (و مقام سلطنت یافت) و به مردم گفت: که ما را زبان مرغان آموختند و از هر گونه نعمت عطا کردند، این همان فضل و بخشش آشکار است.
وجه استدلال:

از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که برخی از بندگان خداوند بر انجام امور غیرعادی و مافوق بشری قادرند و عبارت «أوتینا من کلّ شیءٍ» نشان دهنده ی قدرت تصرف در تمامی امور می باشد. همچنین تأمل در دو عبارت «یاتیینی یعرشها» و «اوتینا» ارتباط آیات مذکور را با موضوع توسل آشکارتر می سازد.

اخبار و روایات مربوط:

1 - أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: «كَانَ دَاوُدُ أُعْطِيَ ثَلَاثًا: سُخَّرَتْ لَهُ الْجِبَالُ يَسِيحْنَ مَعَهُ وَالْأَيْنَ لَهُ الْحَدِيدُ وَعَلِمَ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُعْطِيَ سُلَيْمَانَ: مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَسُخَّرَتْ لَهُ الْجِنُّ وَكَانَ ذَلِكَ مِمَّا وَرَثَ عَنْهُ» [51]

ابن ابی حاتم از فتاده نقل می کند که گفت: به حضرت داود علیه السلام سه چیز عطا شده بود: کوه ها برایش مسخر گشته بود و با او تسییح می گفت، آهن برایش نرم شده بود و زبان مرغان به او تعلیم داده و عطا شده بود به سلیمان: زبان مرغان و تسخیر جن و این از چیزهایی بود که از داود به ارث برده بود.

2 - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: « قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ » قَالَ فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَعِنْدَنَا وَاللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ. [52]

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: « کسی که نزدش اندکی از علم کتاب بود گفت: من آن را قبل از اینکه چشم برهم زنی، حاضر کنم » راوی گوید: پس امام صادق علیه السلام بین انگشتانش را باز کرد و آن را بر سینه اش نهاد، سپس فرمود: و به خدا قسم نزد ما، همه علم کتاب هست.

3 - عَنْ جَابِرٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصْفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسَفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاولَ السَّرِيرَ يَبِيدُهُ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعُ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَنَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ إِثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى إِسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ [53].

جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد و همانا از آن نزد آصف (بن برخیا) یک حرف بود، پس آن را به زبان آورد و زمینی را که بین او تخت بلقیس بود شکافت تا اینکه به آن دست یافت، سپس زمین را سریعتر از یک چشم برهم زدن به حالت اولش باز گرداند و نزد ما هفتاد و دو حرف اسم اعظم وجود دارد و یک حرف آن نزد خداوند متعال است که آن را در علم غیبش به خود اختصاص داده و نیرو و قدرتی نیست مگر به سبب خدای بلند مرتبه و بزرگ.

4 - سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا وَ أُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

و سَلَّمَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ» [54]

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف داده شده بود که بوسیله ی آن عمل می کرد (بر انجام امور مختلف توانا بود)، به حضرت موسی علیه السلام چهار حرف، به حضرت ابراهیم علیه السلام هشت حرف، و به حضرت نوح علیه السلام پانزده حرف و به حضرت آدم علیه السلام بیست و پنج حرف داده شده بود و خداوند تمامی اینها را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد و اسم اعظم هفتاد و سه حرف دارد که هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده شده بود و یک حرف از او مخفی ماند.

این روایت نشان دهنده ی آن است که اولیای خداوند گرچه در برخی موارد به دلیل مصالحی، از دعا بهره می جویند، اما گاه نیز از قدرتی که خداوند به آنها عنایت فرموده، استفاده کرده اند.

قسم هشتم از توسل:

خطاب به اولیای خداوند و در خواست حوائج از آنان پس از مرگ ایشان با اعتقاد به عدم استقلال این ذوات مقدس، نیز امری بلااشکال است؛ زیرا پس از اثبات حیات ارواح و توجه آنان به این عالم و اثبات قدرت تصرفشان در کائنات به هنگام حیات، نفی چنین قدرتی پس از مرگ نیازمند دلیل است. اساساً پس از مرگ، نه تنها قدرت، مقام و منزلت پیشین از آنان سلب نمی گردد؛ بلکه از روایات بر می آید که انسان پس از خروج از دنیا از سعه ی قدرت و عظمت روح بیشتری برخوردار خواهد شد، از سوی دیگر آنچه در جهت اثبات قدرت ایشان وارد شده اطلاق دارد و مختص به زمان حیاتشان نیست. در این باره نمونه هایی از روایات بیان شده، اما برای روشن تر شدن مطلب، در اینجا به برخی دیگر از آنها اشاره می کنیم:

1- وَأَخْرَجَ ابْنَ النَّجَّارِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ « سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ: سَأَلَ يَحَقُّ مُحَمَّدٍ، وَعَلِيٌّ، وَفَاطِمَةَ، وَالْحَسَنَ، وَالْحُسَيْنَ، إِلَّا تَبَّتْ عَلَيَّ قَتَابَ عَلَيْهِ ».

ابن نجار از ابن عباس نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره کلماتی که حضرت آدم از پروردگارش دریافت کرد و سپس توبه نمود، سؤال کردم، فرمود: « (از خداوند) به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تقاضا نمود که توبه او را بپذیرد، سپس خداوند توبه اش را قبول کرد. »

از این روایت استفاده می شود که حضرت آدم علیه السلام پس از ترک اولی و خوردن از درخت منع شده، به خاتم انبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام متوسل گردید و در نتیجه مورد عفو خدا واقع شد و این در حالی بود که این ذوات مقدس هنوز پا به عرصه دنیا نگذاشته بودند، پس قول به اینکه توسل به اولیای الهی تنها در زمان حیات آنان جائز است بر خلاف ظاهر این قبیل از روایات است.

2- عَنْ جَابِرٍ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. .. فَقَالَ لِي: يَا جَابِرُ مَا سَتَرْنَا عَنْكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا أَظْهَرْنَا لَكُمْ فَقَامَ وَ أَحَدَ بِيَدِي وَ أَدَخَلَنِي الْبَيْتَ ثُمَّ قَالَ: وَ صَرَبَ يَرْجِلِهِ الْأَرْضَ فَأَذَا شَبِيهُ يَعْنُقُ الْبَعِيرَ قَدْ خَرَجْتَ مِنْ دَهَبٍ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا جَابِرُ أَنْظِرْ إِلَيَّ هَذَا وَ لَا تَخْبِرْ بِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ « إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا نُرِيدُ »، وَ لَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَرْمِئِهَا لَسَقْنَاهَا [55]

جابر نقل می کند که امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای جابر آنچه ما را از شما پنهان می کند، بیشتر است از آنچه ما را برایتان آشکار می سازد، آنگاه بلند شد و دستم را گرفت و مرا به خانه اش وارد کرد، سپس جابر گوید: حضرت با پایش به زمین زد، چیزی شبیه گردن شتری که از طلا باشد آشکار شد، سپس به من فرمود: ای جابر به این نگاه کن و کسی

